



فهم حقیقی، فهم اعتباری و فهم نسبی (Truth, Validity and Relative understanding)

آنچه در این نوشته مطالعه میفرمائید، از خمیرمایه وجودی و جوهری انسان خبر میدهد، هنگامیکه انسان درست فهم میکند، ادراکات او از پیرامونش، از خودش، از طبیعت و ماورای آن جهان هستی، ملاک و معیار انسانیت، کرامت، قدرت انتخاب و توضیحی رسا برای زندگی کردن اوست، درک صحیح از علوم حقیقی و اعتباری و نسبی، این قدرت انتخاب آزادی و کسب فرصت های درپیش روی او را بیشتر کرده و تفکر و تعقل صاحبش را که همان "من" وجودی است، افزون نموده و به سرآمدی وی، نقش ارزنده تری اعطاء میکند، آنجا که انسان فهیم بدیهی شناس میشود، نگاه ژرف او به اعتباریات دنیا، از سطوح ظاهری و سرگرم کننده وزود گذار، به حقایق پایدار، امید دهنده و آرام بخش قلبی مبدل شده و پربشانی را از خود زوده و به تعمیمی ناشناخته، تن نداده و کرامت خویش را درگروی هر مسلکی عطا نکرده و پنداری غیر واقعی را در ذهن خود پرورش نمی دهد، صحیح را از سقیم، صدق را از غلط، درستی را از نادرستی و حق را از باطل تمیز داده و دچار احساسات سلیقه ای و عادات غیر معقول، هیجانات بی مورد و کج رویهای غافلانه نمیگردد، خیر و شر خودش را بدرستی درمی یابد و راه سعادت از قشاوت را شناخته، دوست شناس و دشمن شناس شده و از این جهات امنیت خاطر تحصیل نموده و به بازیابی خویشتن خویش میپردازد، تکاپوی آینده بشر، در جستجوی یافتن چنین دستورالعملی برای سعادت بشریت است و ما آنرا تکاپوی جهانی برای درک درستی از حقایق زندگی و بیولوژی انسانی یاد میکنیم و این اقدامی است همگانی، و هر که را برحسب استعداد و ظرفیت او، تکلیف کرده اند و هرکسی در این مسیر حقیقی، مرهون سعی و تلاش "من" خویش خواهد بود.

حقیقت چیست؟

حقیقت بلحاظ فلسفی، همدیف صدق (Truth) یا صحیح (Correct) است (به مقاله مولف تحت عنوان وحدت علوم مراجعه شود)، یعنی در ذهن انسانی باید قضیه مورد بحث تصدیق شود مثل اینکه بگوئیم، یک باضافه یک، میشود دو، و هر شخصی که کمترین اطلاعی از ریاضیات دارد، این تساوی را تأیید میکند، لیکن از یک ریاضی دان سوال شود آیا یک سیب هم سان با سیب دیگر (بلحاظ ظاهری)، در جمع عدد دو را ایجاد میکند، با کمی فکر کردن، این قضیه را حقیقی ندانسته و تصدیق نمیکند، این موضوع از اینجا ناشی شده است که ریاضیات از علوم مجرد بوده و ذاتاً حقیقی هستند و مصادیق آنها (به اصطلاح) از نوع اعتباری، نسبی و حتی مجازی، خیالی، استعاری و نظایر اینها میباشد که غلط یا کذب (False) گفته میشود.

خود انسان، موجودیت او، خویشتن خویش، شخصیت وجودی وی، وجود داشتن وجود انسانی و نظایر اینها که در ابیات انسان شناسی جهان در هزاران کتاب مدون و منتشر شده است، یک حقیقت است، حقیقت فی نفسه (In Itself) است، آگوست کنت (August Cant) موعسس فلسفه اثبات گرایی یا حسی –

ابطالی (Sense- Falsification) میگوید [1]: " حقیقت عبارت است از فکری که تمام اذهان در یک زمان در آن وفاق داشته باشند " و فیلیسین شارله (Felicien Challaye) میگوید [1]: "معمولاً در تعریف حقیقت (یا صدق) ، مطابقت فکر با موضوع یا قضیه مورد بحث است ، ولی این تعریف برحقایق ربانی که موضوع آنها وجود خارجی ندارد ، درست منطبق نمیشود و نه برحقایق نفسانی که وجود آنها ذهنی و تاریخی میباشد و نیز صادق بودن این تعریف در باره وقایع تجربی هم خالی از اشکال نیست ، زیرا ذهن ، موضوع خارجی جزء یک دسته احساس و صور ، چیز دیگری نیست " ، هم چنین ویلیام جمیز (William James) که از مؤسسنین فلسفه پراگماتیسم (Pragmatism) است میگوید [2]: " حقیقت عبارتست از فکری که در عمل تاثیر نیکو دارد " ، به عبارتی به موضوع مفیدیت که به نحوی از انحاء از ماهیت حقیقت اشیاء حکایت میکند ، گروهی دیگر میگویند " حقیقت یعنی فکری که با تجربه تائید شده باشد " [2].

برای حقیقت ، تعاریف زیادی ابراز شده است ، ولی بیشتر این تعاریف در واقع سپر اندازی در برابر اشکالات ایده آلیست ها (Idealists) و شکاکان یعنی سوفسطائیان (Sophists) است ، از منظر فلاسفه رئالیسم (Realism) ، حقیقی بودن با واقع ، همان ادراکات بدیهی انسان است ، آنجا که بر اساس فطرت ، بدیهیات اولیه (First Self-evident) را درک میکند و حقایق را میفهمد ، و نیز درکی از بدیهیات ثانویه (Second Self-evident) از طریق منطق و استدلال دارد و برابر قواعدی که در رشته فلسفه بیان میشود و اختصار آن در این نوشته (به زبان ساده) آمده است ، صحیح را از سقیم و حقیقت را از خطا تشخیص میدهد ، در کاوش های مربوط به کشف حقایق ، تغییراتی در منطق و قواعد انکشاف آنها بوجود آمده است چنانچه دکارت (Descartes) و هگل (Hegel) مدعی شدند که برای کشف حقیقت ، منطق جدیدی تدوین کرده اند ، بدیهی است اگر چیزی (A Thing) حقیقت داشت ، هیچگاه خطا و غلط نیست ولی در این مورد میان دانشمندان مادی جدید ، معرکه آرائی های فراوانی شده است که ممکن است خود نسخه منطق شناسی حقیقت ، قبل از آنکه حقیقت شینی را آشکار سازد ، خود در تله درست نمائی و خطا نمائی قرار گیرد ، به عنوان مثال ، اصول منطق دیالکتیک (Logic Essentials of Dialectic) که سعی دارد بین امتناع اضداد (Impossible Between Opposites) که از بدیهیات اولیه است ، آشتی و وحدت ایجاد کند و در منطق و فلسفه خود ، روی اصل وحدت ضدین (Unity of Opposites Essential) پافشاری میکند و قبل اینکه این نوع تناقض گوئی در عمل و نحوه حکومت دیالکتیکی مطرح شود از سوی رئالیست ها مردود اعلام گردیده است [3].

حقایق ذاتاً دائمی بوده و محکوم به زمان و مکان نمی باشد ، در این مورد مادیون (Materialists) دائمی بودن جریان های حقیقی را مرود میدانند نظیر اخلاق که آنرا امری ثابت و دائمی نمیدانند و بر اساس اخلاق علمی (Scientific Etic) و اعتباری بودن آن ، احکام باید و نباید اخلاقی را صادر میکنند و بسیاری از حقایق جهان را نظیر حقایق ریاضی ، طبیعی ، فلسفی را با فرضیات خود تحلیل میکنند ، ما در این مقال برای فهم درست امور حقیقی به بحث پرداخته ایم نه حقایق احتمالی که از آنها به حقایق نسبی یاد میشود مثل بسیاری از فرضیه های علمی مثل قوانین مربوط به نور که مرتباً تغییر نموده است فرضیه موجی بودن نور که جای خود را به ذرات یا نور فوتونی داده است ، سرعت نور که توسط دانشمندان و با تلاشی طاقت فرسا حدود 300 هزار کیلومتر در ثانیه محاسبه گردید و تصور میرفت که این سرعت همواره ثابت میباشد در فرضیات دهه های اخیر ثابت گردید که سرعت نور ثابت نبوده و در کائنات از مقدار این مقدار تجاوز کرده و به بینهایت میرسد و اینکه نور در یک خط مستقیم حرکت میکند ، ثابت شد که در میادین گرانشی افلاک ،

بطور منحنی مسیر مقدر خود را طی طریق میکند و این کاوش ها که در میادین و دامنه های محدود فرض شده و ملاک محاسبه و عمل قرار میگیرد با آیات و حیان و سنن الهیه تطبیق لازم نداشته و تصدیق نمی شود .

حقیقت نسبی ، زمانی مطرح میشود که یک حقیقت مطلق از دایره مطلقیت عدول کرده و با اینهمانی (Identity) خود به اشتراک مفاهیم و نسبی بودن ، سوق پیدا میکند ، خطای حواس هم مزید بر علت شده و نسبی بودن حقایق را باعث میشوند و این موضوع از آنجا که حقایق در محاق اشیاء جستجو میشود و ذوات خاص و قوانین طبیعت را دایر مدار تغییرات اشیاء نمیداند ، درکی حاصل میشود که گویا این همان حقیقت مطلق است ، ایمانوئل کانت (Immanuel Kant) در سنجش خرد ناب (Measuring of pure Wisdom) در خالص سازی عقل گرایی و ادراک صحیح نکات ارزشمندی ابراز کرده است که در این نوشته ، در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت .

اعتباریات چیست؟

اعتباریات در مقایسه با حقایق به امور حسی ، لفظی ، زبانی ، زمانی ، مکانی و بسیاری از شرایط مربوط میشود ، گاهی حیثیت فلسفی بخود گرفته و معرکه آراء مباحث فلسفی و فلسفیدن میگردد ، گاهی انتزاعی (Separational) است و از چیزی دیگر که معلوم بوده و دارای ماهیت است و ممکن است هنوز مورد صدق قرار گرفته یا نگرفته باشد ، اخذ شده و دریافت شود ، محقق نیک صفت بدنبال کشف حقیقت در این وادی پرپیچ و خم است و مایل در این تقسیم بندی های منطقی ، راهی به حقیقت واقعیّت پیدا کند ، در اینجا بحث "کنه" (Substance) پیش میآید ، یعنی این رویداد یا فرضیه و یا فرض " هر چه هست همان است ، یعنی خودش است " که اینهمانی (Identity) که جوهر وجودی شیئی یا قضیه مورد است و اینک لباس عَرَضی (Identical) به تن کرده است و از عرصه ذهن به عرصه اعیان رخ نموده است ، امری صادق است و یا خطا و اگر خطا باشد ؛ چند صباحی بعد آشکار میگردد ، اگر مثل برخی فرضیه هائی باشد که رد شده و آسیبی چندان ندارد ولی اگر دارویی مضر برای جسم انسان ، یا حکم اخلاقی تباه کننده بشر و یا یک الگوی فناورانه ضد بشری باشد ، که در دنیای ما فراوان است ، یقه چه کسی را و یا چه فیلسوفی ، سیاست گذاری و متخصصی را باید گرفت و این یقه گیری (به فرض محال) چه کمکی برای رهائی میلیون ها انسان مبتلا به آن ، مثل جنگ افزارهای خطرناک بیولوژیک (مراجعه شود به تاسیسات بیولوژیک آمریکا برای کشتار جمعی در عراق و کشورهای دیگر با طرح فرضیه ایجاد امنیت جهانی و مقابله با تروریسم به دستور بوش) ، بی بندوباری حاصل از زن گرایی (Feminism) و هزاران سوداگری دیگر را چه کسی پاسخ میدهد و چگونه باید به داد و فریاد میلیون ها انسان آواره و تحت ستم از این محصولات اعتباری رسیدگی نمود .

سوال فوق از لحاظ فلسفی بسیار حائز اهمیت است و قیل آنکه دادخواهی جمهور پزشکان ، روانشناسان ، والدینی که فرزندان خود را در این بی بند باری از دست داده اند و در این بی عفتی ها ، مجالس شرب خمر و رقصی و اخلاق حقیقی را فنا کرده اند ، باید فیلسوفان مادی گرا و مخالف حقایق جهان ، پاسخ گو باشند و ما در کمپینگ احتجاج علم مفید (در دست تهیه است) ، بایستی به طرح رسوانمودن ، مادی گران و دنیا پرستان که با فرضیات تهی از حقیقت ، دنیا را صحنه سرگرمی های به اصطلاح علمی کرده اند ، بپردازیم ، اینکه جوهر و عَرَض از مقولات فلسفی است و از زمره وجدانیات به شمار میرود ، تردیدی نیست و این یک حقیقت مسلم است ، برای اینکه وجدان یک جایگاه استشهادی ، در انتقال جوهر به عَرَض است ، نظیر بیمار سرطانی که در تعریف ماهیت سرطان بحثی نیست ، بر حسب همین تعریف مبتلابه

به سرطان شده است و تا اینجای موضوع ، جدالی در کار نیست ، موضوع اصلی ما که یک موضوع حقیقت یاب است ، اینست که این بیماری غیر مسری چگونه در جوامع بشری تعمیم (Generalization) می یابد آیا از فناوریهای ارتباطی است ، از داروهای مضره است ، از حرص و ولع دنیا پرستی است ، از ناآرامی روان است و.....و آیا میشود این معضل و خوره خوفناک را با همین علوم و فنون اعتباری حل و فصل کرد و یا باید به تشخیص های حقیقی آن پرداخت .

بدیهی است که سرطان ها، ناشی از دخانیات ، کار ، تغذیه ، تشعشعات رادیو اکتیو ، خشونت و رفتارهای فرهنگی – اجتماعی است و در سیستم عصبی انسان اختلال ایجاد کرده و باعث رشد سلول های بد خیم میشود و بهر حال عوامل ژنتیکی و غیر اینها تشخیص داده شده و با روشهای ، شیمی درمانی ، پرتو درمانی ، جراحی ، ژن درمانی ، تفکر مثبت و هایپرترمیا به مداوای بیمار ناامید مبادرت میشود ، از دیدگاه کسانی که ادراکات حقیقی این قضایا را دنبال میکنند ، اینها معلول بوده و علل را در حقایقی از حرص ، طمع ، دنیا پرستی ، پرخاش گری ، آرزوهای دور و دراز ، ناکامی ها ، و بطور کلی دور شدن از جریان های حقیقی و طبیعی و امور معنوی میدانند ، وقتی یک پیر مرد 90 ساله زارع در دهکده ای مشاهده مینمائید که سیگار میکشد و هم آب گوشت چرب را با ترید نان نوش جان میکند و با یک کاسه دوغ ، آرامشی فارغ البال پیدا کرده و به خواب ناز فرمیرود ، در مقایسه با شخص متولی که در بهترین منزل (شبیه قصر شاهان) ، اتومبیل آخرین سیستم و وسائل راحتی و عیش و نوش وی فراهم فراوان ، ولی از دهها بیماری ؛ نگرانی های بانکی ، مالیاتی ، و.....مینالد و هنوز سنش به پنجاه نرسیده ، که درد به همه اعضا و اندام واره وی سرایت کرده است ، و اگر قرار باشد که فقط فقیران بیمار شوند ، این بیمارستانهای فوق تخصصی ، هزینه های هنگفت خود را از کجا تامین کنند؟ .

در مسئله اعتباریات ، اینکه کدام یک از مصدقات است و کدامیک از خطا و غلط ، مربوط میشود به ترکیب حق با باطل ، و اشکال اینجاست که آن قسم که حق است و در موقع انفصال خود که مستقل از باطل بوده است ، در ترکیب با باطل ، مفهوم حقیقی خود را از دست داده و ارزش و مفیدیت خود را در ترکیب با باطل ، معدوم میکند و این ترکیب از خاصیت حقیقی تهی است و علما و فلاسفه مادی که مدعی هستند ، خداوند متعال را نیز در زیر تیغ جراحی و یا ابزار آزمایشگاهی ملاحظه کنند (العیاذ بالله) ، این چنین فرضیاتی قبل از اینکه بلباس عینیت ملبس شود و در میدان های عمل نظیر بیمارستانها ، دانشگاه ها ، مراکز تولیدی و... عملیاتی گردد ، بصورت ایده و فرض های غالباً تهی از حقایق تبدیل شده و بطور ذهنی تصدیق میشود و منجر به حکمی ماحصل آن برای انسان) به فرضیه تهی از حقایق تبدیل شده و بطور ذهنی تصدیق میشود و منجر به حکمی میگردد که به عنوان مثال ، امروزه یک نهضت جهانی برای نجات بشر از عفريت سرطان براه افتاده است و به تدریج سمت گیری علاقمندان به سرنوشت بشر بسوی راه حل های حقیقی ملاحظه میشود ، چنانچه دکتر کارلو میگوید "روزه ای که اسلام واجب کرده ، بزرگترین ضامن سلامتی بدن است. مدرک "فیزیک-پزشک fa.wikipedia.org/... که یک قضیه اعتقادی است تا اینکه حسنی باشد و آنکه مداوا میکند اعتقاد است ، نه رژیم غذایی و این اختلاف ادراکی ، اثر تصدیقی روزه را نیز به ابطال میکشاند ، همانطور که فرد سرطانی که آخرین امید های خود را از دست داده است ، راهی مشهد مقدس شده و خود را اصلاحاً به ضریح دخیل میندند و در پیشگاه امام هشتم (ع) و با وساطت حضرتش ، از خداوند متعال شفاء میطلبند و اگر از کارل ریموند پوپر (Karl Raimund Popper) صاحب کتاب منطق اکتشاف علمی سوال شود ، این منشاء غیر حسی را چگونه توجیه میکند ، فرضیه ای بنام انرژی درمانی مطرح میکند که در صحن و سرای بارگاه ثامن

الائمه (ع) پراز انرژى مثبت است ، وما پاسخ ميدهيم چرا اين سيستم انرژى درماني كه مدعى آن هستيد در بيمارستان پياده نمى كنيد (به هر حال انسان توجه گر است وبا همين توجه گرى فرضيه ميسازد ، سوره قيامت آيات 13 الى 15).

در علوم اعتبارى ، هم مبادى حسى مدخليت دارد وهم غير حسى ، عليت ومعلوليت در اين رابطه از پاسخ هاى اين قضيه فلسفى است ، آنچه از قرآن كه كامل ترين كتاب حقايق جهان هستى است و بيان كننده هر شئى است (تبيان لکل شئى ، سوره نحل آيه 89) ، نظام هستى را مبتنى بر نظام علىّ ومعلولى اعلام فرموده است كه اين نيز از جريان ها وقوانين حقيقى نظام هستى واز مصدقات عقلى است [4] ، در نظريه حسى نيز تصديق شده واز جمله جان لاک ميگويد " چون تبديل هاى همواره بر يك سان در احوال چيز ها مشاهده ميكنيم وچيزهاى ديگرى را مي بينيم كه همواره آن تبديل ها را ميدهند ، پس آن تبديل را " معلول " وچيزهاى كه باعث اين تبديل ها شده اند را " علت " ميناميم واز همين راه تصور آفرينش وزايش وساخت وتغيير براى ما حاصل ميشود" [5] .

اعتباريات ورابطه آن با ادراكات نسبي

اين موضوع مربوط به عالم ذهن وادراك ميشود ، همانطور كه اعتباريات در مقابل حقايق است ، اداراكات اعتبارى در مقابل ادراكات حقيقى است [6] ادراكات حقيقى در واقع انكشافات وانعكاسات ذهنى واقع در نفس الامر است ، اما ادراكات اعتبارى عبارتند از فرض هاى (Assumptions) كه به ذهن خطور ميكنند وجنبه هاى وضعى ، قراردادهائى فرضى واعتبارى زمانى ومكانى دارد ، به عنوان مثال براهين فلسفى ويا يك اقدام وعمل طبيعى ورياضى از ادراكات حقيقى هستند ، اين ادراكات حقيقى دائمى ومطلق بوده وغير قابل تغيير هستند ، ولى ادراكات اعتبارى نسبي ، موقت وغير ضرور بوده واعتبار آنها به قوانين ومقررات كشورى وقراردادهائى موقت اجتماعى وبطور كلى از ادراكات حقيقى متمايز ومنفك ميشود ، اختلاط بين اين دو ، شخص حقيقى يا حقوقى را به گمراهى وخيالات ميكشاند ، مانند اينست كه يك امر بديهي را بخواهيم با تجربه وآزمائش تصديق كنيم ، درواقع امر مطلقى نظير اعتقادات انسان به ماوراءالطبيعه را بخواهيم با هم مخلوط كنيم ، چنين امرى محال است كه بين ادراكات حقيقى وادراكات اعتبارى ونسبي (Relative) اتفاق بيافتد [7] ، احكام ادراكات حقيقى با احكام ادراكات اعتبارى ونسبي از هم جداست ، آنچه كه بديهي است انسان حقيقى با فراخستن هاى طبيعى زندگى ميكنند وزندگى اعتبارى كه ديگران با سوداگرى هاى دنپوى براى او ميسازند ، با خصوصيات فطرى خويش مغاير ومتنافر احساس ميكنند واين احساس درونى بوده وبا ذات فى نفسه او سروكار دارد واين مغايريت بزرگ وشكاف حقيقى با اعتبارى ، به تشكيل شكاف هاى اقتصادى ، اجتماعى ، سياسى وفرهنگى منجر ميشود ، يعنى كوشش دائمى انسان كه بسوى نفع وفرار از زيان است (به عنوان يك امر طبيعى) ومورد پذيرش همه ميباشد ، يك امرداخلى وراه آورد مقدرات حقيقى است وبا تعين و تقيد امور اعتبارى مخلوط ميشود، ولى به لحاظ حقوقى كه قوانين حقيقى تعيين كرده اند ، نمى توان از قاطبه مردم وملت ها سلب منافع كرد وبه بهانه هاى اعتبارى وتقليد هاى غربى گرايانه ، شخص را از كوشش هاى فكرى وبدى محروم ساخت (مثل احكام بازنشستگى كه منجر به خانه نشينى مردان وزنان كارآمد شده است)، لذا احكام حقيقى از يك كليت منطقى تبعيت ميكنند كه انسان با فطرت وقلب سليم خود، آنرا فهم ميكنند وكمال جوئى را در همين راستا جستجو مى نمايد وبقاء خود را در اين سير وسلوك حس ميكنند وزندگى جاودانه اى را كه مُردن به منزله عبور از يك وضعيت به وضعيت

دیگری است ، در سیر ملکوتی فهم میکند و چنین انسان مشتاق و از ناحیه قلب (مرکز فهم) [8] به مرتبه تطمئن القوب [9] نائل شده میگردد ، زندگی آرام ، سر بلند و طبیعی خود را بدون مجادله با تمام مظاهر و مراتب و سودجویان ناحق ، طلب میکند و زندگی با مفاهیم طبیعی و حقیقی ، با زندگی با چشم همچشمی و مسابقه برای سود کردن بهر طریق ، خارج از ادراکات حقیقی و زندگی طبیعی انسان حس میشود .

بنابر این مسئله اصلی ، انطباق تامین احتیاجات واقعی انسان و درک صحیح آن از طریق تشخیص صحت و سقم این مسئله (یا مسائل مبتلابه) و طراحی رابطه آن (یا آنها) در اثر متقابلی که با عقل و امور حسی دارد و اگر قبل از آزمایشی یا طرحی ، این رابطه متقابل نقد شود و عوامل حیات بخش طبیعی آن درک شود ، به اصل ضرورت (Principal of Necessity) و قوف حاصل گردد ، قطعاً عوامل حقیقی حیات مختل نمی گردد ، یعنی احتیاجاتی که ناشی از احکام حقیقی است ، جایگزین احکامی میشود که خواسته ها و زیاده خواهی ها و روابط سوداگرانه موجود است و بازار میدان تاخت و تاز این سوداگری های غیر طبیعی رها شده و بالطبع از ازدحام در بیمارستان ها ، دادگاه ها و نظایر اینها کاسته خواهد شد [10] ، این موضوع به معنی عدم اصل انطباق حقیقی با احتیاجات واقعی (Essential of Conformity Between Truth and Reality needs) معروف است [11] ، از این روی ، حیات از دیدگاه قرآن مجید ، بر حسب بیولوژی نص ، احکامی را اعلام میکند که شرح و بسط آن مربوط باین نوشته نمی شود [12] .

برانسویگ (Brunschvieg) میگوید " حقیقت اینست که علم انسان باید رابطه و اثر متقابل با عقل و حس پیدا کند و اگر این رابطه و اثر متقابل فقد شود ، عوامل حیات مختل میگردد، برای اینکه مبداء هویت ، اصل ضرورت حمل شیئی بر نفس (یعنی هر چیز ، خودش است) را رهبری میکند و این نمی تواند در اعداد دیگر ، نافی نفع بشریت باشد [13] ، بنابراین ما به همکاری عقل و حس نیاز داریم ، عقلی که بدور از سُکریات و با میناهای خودش کار میکند و این دو معنا با هم توافق ذاتی دارند (کُلُّ ما حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ ، حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ) ، یعنی هر چه بر اساس عقل صحیح است در حس هم صحیح است و هر معقولات یقینی که از مبنای عقلی صادر میشود ، قابل صدور احکام برای اجرا است ، برای اینکه عقل ، نص ، حب النفس و قوانین طبیعی از پایه های اولیه زندگی بشر میباشد [14] .

مبانی حق و باطل

امور دنیا به دو بخش حق و باطل تقسیم شده است ، انسان فی نفسه به ذوات وجود بر حق ، فطرتاً فهم داشته و اعتقاد دارد و از آن به عنوان یک وجد نیکو یاد میکند و اینکه کدام را حق میدانند و کدام را باطل ، مربوط به ادراکات او از نقطه نظر شعور باطن میشود ، در براهین آیات و حیانی بسیار ملاحظه میشود که آدمی در این مورد ، خود آگاه است و به اصطلاح هر کس میدانند ، چکاره است ، کلیه خوبی ها و بدی ها ، خیر و نیکوئی ها ، اعمال پاک و ناپاک ، نیات مخلصانه و یا غیر اخلاص و ... همه را میدانند و در نزد خویشتن خویش به گناهان و یا ثواب ها بطور وجدانی اعتراف دارد ، پس انسان در نزد خودش دنبال مغلطه و سفسطه نیست ، ولی همین انسان در تعامل و تقابل با دیگران و بر حسب حق خواهی ، به توجیه گری و لفاظی [15] میپردازد و این شیوه فقط ، شیوه عوام نیست ، در فلاسفه و محیط های متّصف به علوم غیر حقیقی فراوان است که میتوان تحت القانات سوسفطانیان یا شکاکان ، اثبات گرایان ، مادیگران و نظایر اینها به وفور و حجم های تانتانیک ملاحظه کرد [16] ، کلیه دانشمندان غیر مادی نظیر افلاطون ، ارسطو ، دکارت و کانت و نظایر اینان که ایده آلیست هستند به اصالت تصور به عنوان اصالت واقع (Reality) اعتقاد دارند [17] ، ولی

در جبهه باطل ، پروتاگوراس (Protagoras) (این سخن پروتاگوراس است اگرچه که او به زبان دیگری می‌گوید «انسان مقیاس همه چیز است، مقیاس هستی آنچه هست و چگونه است و مقیاس نیستی آنچه نیست و چگونه نیست.») ، گرکیاس (Gorgias) از شکاکان و قدمای یونان وبرکلی (George Berkli) وشوپنهاور (Schopenhauer) از متاخرین اروپا ، جهان خارج از ظرف ذهن را منکر شدند [18] ، لیکن رئالیست‌ها (Realists) که از کلمه واقعی (Real) مشتق شده است و به آنان واقع‌یون هم اطلاق میشود ، به اصالت واقعیت خارجی (Genuineness of External Reality) که معلوم فطری (Natural Known) در انسان است معترف هستند [19] ، در این معرکه آرائی فیلسوفان ، کسانی مثل دکارت هستند که معلومات را هم فطری میدانند و هم ناشی از عقل.

اصحاب حسّ وحسیون (Empiricists) که منشاء علوم را حس و تجربه میدانند ، نظیر جان لاک (John Lack) انگلیسی ، در عین حال خطاهای حسی را با دلیل ثابت کرده است وبرکلی ، وجود حقیقی را درک کرده و وجود نفس را تصدیق نموده و در تشکیل صور محسوسات در شخص ادراک کننده تردیدی ندارد [20] ، موضوعی که انسان را در حقیقت یابی وتمیز حق وباطل یاری میکند ، اراده (Will or Determination) است ، همانطور که حقیقت جهان بر حسب اراده شکل گرفته است وانسان همانطور که اشاره رفت ، به حقیقت خود که اراده بی واسطه است ، پی میبرد و این اراده در ذات خود یک حقیقت مطلق ، مستقل با لذات وخارج از حدود مکان وزمان است وتامام حقایق جهان ، درجات ومراتب آن با اراده عمل میکند وامری یله ورها شده نیست [21] ، از دیگر مطالب حق وباطل ، وجود ودرک تناقض هاست ، قبول اصل عدم تناقض (Essential of Non-Existence Contradiction) از سوی برخی دانشمندان ، بمنزله رمز گشائی ، از اسرار حق وباطل است چنانچه بازی زبان (Language Game) از ویتگنشتاین (Wittgenstein) گشودن رمز دیگری در لفاظی عده ای مادیکران است ، اینکه عده ای بگویند ، حقیقت است وعده ای دیگر بگویند حقیقت نیست ، یک تناقض آشکار است ، دکارت برای رهائی از تناقض وقبول " اصل عدم تناقض " از عبارت " من فکر میکنم ، پس هستم " (I think, therefore I am) استفاده کرد (که البته جمله نادرست و " من " هستم ، اؤلی بر تفکر است وفکر کردن متفرع از اصالت انسان ، یعنی " من " است) ، چون دکارت نمی توانست قبول کند که " بگوید فکر میکنم ، ونیستم " یا " هستم در عین حال نیستم " پس " اصل عدم تناقض " گره گشای مصادیق علمی وادراکات بشری است .

کلید همه همکاری های علمی ، فناوری وبطورکلی همکاری های اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی وفرهنگی در درک مشترک همکاران از حقیقت ، اعتباریات ، روابط نسبی ، تمیز حق وباطل وادراکات مربوط باین هاست ، این موضوع در انتخاب ها ، انتخاب دوست ، انتخاب اعضای یک هیئت وغیره ، نقش اساسی بازی میکند ، مفاهیم وتفاهم طرفینی بمنزله تصدق هم کفوی در انتخاب همسر دلخواه ، فعالیت های اقتصادی وسایر تلاش های مشترک است ، هیچ عاقلی نمیتواند با جاهلی به همکاری دائمی ومنطقی وسالم دست بیاید ومانند امور اعتباری موقت بوده وبر اساس شرایط زمانی ومکانی ودستورالعمل های محدود وموقتی است ودر صورت امحای این شرایط ، همکاری این دو نیز پایان می پذیرد (مولف نمونه هائی از مشارکت مدنی ودر قالب شرکت های اقتصادی - صنعتی دراروپا شاهد بوده است که بالغ بر 600 سال دوام داشته واساس این همکاری ها بر درک مشترک از حقایق واعتباریات مورد توجه آنان بوده است) ، مبناهائی که درادراکات حقیقی ، اعتباری ونسبی مورد بحث قرارمیگیرد ، خود یک حقیقت مسلم است وآثار مثبت ومنفی آن در همکاری های مختلف ، توافق ها ویا تضاد های اجتماعی ، تشکیل بنیاد های خیریه ویا انحلال متعدد وفرآوان

شرکت و تعطیلی شهرک های صنعتی ، و هزاران پدیده اجتماعی دیگر می باشد و اگر کشوری بخواهد در موضوعات علمی ، فناوری ، رفع مشکلات اقتصادی و غیر اینها الگوسازی کند و یا الگوهای را مورد استفاده قرار دهد ، اولین اقدام اساسی مربوط توجه باین موضوع مهم و اساسی است .

حقیقت علم بمعنی درک حقیقت

مطلب مهم اینست که حقیقت علم بمعنی درک حقیقی از معلومات است و هرگونه کاشفیت حسی بر اساس خطاهای حسی (Errors of Sense) نمی تواند درک حقیقی از موجودات باشد ، وانگهی بسیاری از مراتب حواس ، که پیش فرض های اعتباری قرار میگیرد مثل صفر مطلق (Absolute Zero) یا سرعت نور ، درج بندی های سرمایشی و گرمایشی و صدها مورد دیگر ، از جنبه های قراردادی و اعتباری است ، در مورد انسان این اعتباریات ، نقش حقیقی ندارد ، انسان وقتی گرسنه میشود ، خیال نمیکند ، حقیقتاً گرسنه شده است ، بنابراین نشان دهنده های حقیقی با نشان دهنده ها (Gauges) عمدتاً قراردادی بوده و برحسب اعتباریات طراحی و ساخته و تعبیه میشوند ، سیستم های ارتباطی بر این اساس ساخته و پرداخته شده اند و در این سیستم های مجازی (Virtual Systems) ، هیچگاه نیات بد و یا خوب و یا اخلاقیات و سایر امور معنوی و بطور کلی حقایق وجودی انسان ملحوظ نشده است داده کاویهای علمی (Scientific Data Mining) ما با فرضیه های پوپریسم (Popporism) و براساس ادراکات حسی – ابطالی و در سیستم های با هوش مصنوعی (Artificial Intelligent) اطلاعاتی را تولید و منتشر میکنند که نفع حقیقی انسان در آنها ملحوظ نشده است ، هنوز ما داری مفسر (Interpreter) میان رشته ای (Interdisciplinary) برای تبلور حیثیت انسانی انسان در این سیستم های وارداتی نیستیم ، برای اینکه علم به جنبه هاب حسی و تجربی ، و مفیدیت قرارگیرد ، بایستی به داده های علمی (scientific data) اعم از کیفی (qualitative) و کمی (quantitative) تبدیل شود و مجموعه اینها به داده های پایه (database) تبدیل شده و انبار (warehouse) ایجاد شود ، ولی این فرآیند بدون توجه به مفیدیت علم و در راستای منافع حقیقی انسان انجام نمیشود ، هنوز مفسران این رشته نتوانسته اند شرایط علم مفید و غیر مفید که برای انسان ضرورت تام دارد بصورت داده های علمی ، با قابلیت کمیت پذیری در الگوریتم های مورد نظر خود ، بکار بگیرند و تمام پروسه ها بعدی بر اساس مشاهدات حسی و عینی افراد بوده که بمنزله علم نیست و اینکه داده های مفید از غیر مفید تفکیک میشود و بصورت خودکار (Automatic Data Preparation) آماده مراحل بعدی میگردد ، یک سلطه غیر حقیقی بر انسان تحت سیطره این سیستم های حسی – ابطالی است ، در حالی که کلیه موجودات جهان در ارتباط با یکدیگر هستند و همه در یک جریان تکوینی سیر میکنند و این حقیقت از عهده مفسر سیستم های غیر حقیقی ساخته نیست [22] ، تفسیر علم حقیقی بما حکم میکند که الگوهای زیر را در داده کاوی های سیستم های اجتماعی ملحوظ نمایم :

- توسط انسان به راحتی قابل فهم باشند .
- درستی آنها با درجه های از قطعیت برای دادههای جدید و آزمایشی تضمین شده باشد.
- مفید و بدیع باشند.
- برای فرضیه های تعریف شده توسط کاربر معتبر باشند.

از دیگاه قرآن مجید، علم فاسد، انسان را از خداوند متعال غافل میکند، به نظر می رسد که علم به سبب آن که نقیض جهل و نادانی است، امری مثبت و ارزشی باشد؛ اما با نگاهی به تحلیل قرآن از دارندگان علم و دانشمند به این نتیجه می توان رسید که علم همان گونه که در دست اهل آن، آثار مفید شخصی و اجتماعی به دنبال دارد و عامل اصلی معرفت به هستی و عمل به کارهای خیر است، اما در دست ناهلان می تواند ابزار مخرب علیه جامعه انسانی بلکه همه موجودات زنده باشد.

حقیقت علم ودانش، کشف امر خارج از ذهن به واسطه صورت ذهنی است که از راه حس، عقل و تجربه حاصل می شود [23] البته در آموزه های قرآنی و علوم عرفانی از نوع دیگری علم سخن به میان آمده است که با علم به معنای صورت ذهنی و مفاهیم عقلی تفاوت دارد. از این علم به علم شهودی و حضوری در مقابل علم حصولی یاد می کنند. به این معنا که برخی از دانش های انسانی، از راه صورت های ذهنی به دست نمی آید، بلکه از راه مکاشفه و بدون واسطه و با اشراق الهی برای برخی از نفوس حاصل می شود که از آن به علم لدنی نیز یاد می شود [24].

حقیقت و خطای مطلق و نسبی

فیثاغورس (Pythagorean) در قرم ششم قبل از میلاد مسیح (ع) ، " اعداد" را اصل وجود نامید و دکتر ارانی از قول افلاطون (در قرن پنجم قبل از میلاد)، حرکت و تغییر را امری دائمی و بی حد ، اعلام کرد [25] ، این گونه معلومات که از علم حضوری تحصیل یافته و جزء متافیزیک و فلسفه اولی به شمار می آید دارای پیروانی نظیر افلاطون ، ارسطو ، دکارت ، لایب نیتس ، اسپینوزا و فلاسفه اسلامی هستند و خطا از این حقایق ، به خطای مطلق تلقی میشود دسته دوم از فلاسفه به فلاسفه نسبیون (Relativism) معروف هستند ، نظیر هگل که یکی از آنان است ، این گروه نظیر عملگراها (Pragmatists) از جمله ویلیام جمیز آمریکائی به اصالت عمل توجه کرده و برای تشخیص حقیقت به تجربه و عمل تکیه دارند و منشاء علم همان تاثیراتی است که اعصاب آنرا از خارج پیدا کرده و خبر میدهد ، یعنی این سیستم بوسیله دستگاه حسی و سلسله اعصاب و مغز ، حقایق را درک کرده و چون طرز ساختمان مغز افراد و شرایط زمانی و مکانی فرق میکند ، پس این درک حقیقت نسبی است ، و اینکه این سلسله اعصاب که از خطا مصون نیست ، چگونه نظریه خود را توجیه میکنند ، از نظر ما همان طور که بربریت مدرن جانشین ، بربریت جاهلی شده است ، مکتب شک (Sepsis) دوباره با الفاظ و هرمنوتیک مدرن ، سر برآورده است .

فرضیه های علمی مبتنی بر دستگاه حسی ، عمدتاً نسبی بوده و با یک فرضیه مکمل و یا فرضیه مستقل دیگر رد میشود اگر چه در زمان خود برخی آثار حقیقی و موثر خود را داشته باشد ، برخلاف فرضیه ها در علوم حقیقی و طبیعی که جاویدان هستند و از قانون علمی ثابت و لایتغیر پیروی میکنند نظیر قانون عام جاذبه ، فقدان خلاء در افلاک ، قانون عام زوجیت و بسیاری قوانین حقیقی در آیات و حیاتی قرآن ، انیشتین (Einstein) در نظریه معروف خود بنام نسبیت عام (General Relativity) که تصور میکرد ، در فضا-زمان فرضی وی که موجودیتی پویا (Dynamic) دارد ، اجسام بدون گرانش در خط مستقیم حرکت میکنند ، اما وقتی قانون جهانی گرانشی نیوتن ، جای خود را به گرانش های انحنائی در اختر فیزیک داد و با شکست مکانیک کلاسیک و قبول مکانیک کوانتومی ، نسبیت عام انیشتین کنار گذاشته شد و نسبیت های خاص (Special Relativity) که با فیزیک کوانتومی سازگاری دارد ، تصدیق گردید .

همانطور که گذشت ، حقیقت مطلق است و نسبی (Relativism) نیست ، یک درک ناقص و ضعیف از سوی انسان است ، یک چیز و یا یک واقعیت را (بدون درک از حقیقت واقعیت) به انحاء مختلف فهم میکند و معنا (Meaning) را بجای مفهوم (Concept) و مفهوم را بجای معنا می گیرد ، بین هویت (Essence) و ماهیت (Identity) ، حقیقت (truth) و واقعیت (Reality) خلط مبحث میکند و بر این اساس ، داده کاوی با اصطلاح علمی فهرست کرده و با نرم افزارهای محاسباتی ، آنها را آزمون میکند و نتیجه را به عنوان محصولات علمی و فناوریانه (Technological) به بازار عرضه میکند و تقاضا ایجاد مینماید ، در اینجا زمان و مکان ، مفهوم کشور توسعه یافته و پیشرفته ، فرهنگ ها ، گرایش های اعتقادی ، تبلیغات ، طرفند های بازاریابی ، ژست گرفتن ها ، سلیقه ها و ژانرها ، هنر و بیابان شناسی ، و صدها رفتار و قرار های مختلف ، حقیقت با غیر حقیقت مخلوط کرده و حق و باطل را درهم آمیخته و معرکه ای راه می افتد که همه این دانشمندان که در این نوشته آمده اند و مضاف بر اینها از بقیه هم کمک گرفته شود از آراء آنها ، این معرکه آرائی زیبا پسندانه حل و عقد نخواهد شد .

آنجا که شریط زمانی و مکانی و غیره و غیره ، تعیین تکلیف کرده و به لباس قوانین و مقررات اعتباری ملبس شده و سازمان های استاندارد ، این چیزها را استاندارد کرده و با ایسم و مسلک های سوفسطائیان و تردید کنندگان و هجمه های مادی گرایان مواجه شده و مقید و متعین شده است ، و بسیاری از ضرورت به حاشیه کشیده است ، واقعاً چه باید کرد ؟ ، کانت در کتاب خرد ناب ، مکتب نقد (Criticism) را از آن جهت که به حد اعلی به نقادی و صرافای عقل و فهم انسان پرداخته و حدود عقل و حس را تعیین نموده و امور شناختی را از امور غیر قابل شناخت جدا ساخته فلسفه انتقادی (کزیتی سیسم) می خوانند . مرحوم فروغی می گوید : " نقادی علم و فلسفه را فرا نسیس بیکن (نیمه دوم قرن شانزدهم و نیمه اول قرن هفدهم) آغاز کرد و لاک دنبال آن را گرفت و بر کلی به شیوه دیگری در آن وارد شد و هیوم این مشرب را به درستی روشن و آشکار ساخته است و اینها همه انگلیسی بوده اند ، سرانجام کانت آلمانی به راهنمایی هیوم در این خط افتاد و با اصلاح خطاها و تکمیل نقصهای او ورق دانش را یکبار بر گردانید [26] ، بعضی دیگر از دانشمندان حقیقت نسبی (Relative truth) را اصطلاح کردند در مقابل ریاضیات که یقینی و قطعی است .

کانت نظرات ارزشمندی در باب ارزش معلومات و سایر مسائل مربوط به علم دارد ، او در کتاب سنجش خرد ناب ، حدود عقل و حس را تعیین کرده و امور شناختی را از امور غیر قابل شناخت جدا ساخته است و در فلسفه نقد خود بیان داشته است ، وی راه حصول علم و حدود علم را مورد بررسی قرار داده و آنرا از فلسفه اولی و یقینی میداند و جزء علم نمیداند ، جزء فلسفه میداند ، همین طور ریاضیات را یقینی دانسته و منشاء پیدایش آنرا فطرت میداند ، در طبیعیات ورود کرده و عوارض و ظواهر (Phenomena) را از افعال حسی میشمارد (که همان عَرَض است) که مظهر عوارض و ماهیات هستند ، باین موضوع هم پافشاری میکند که اساس مواد و معلومات مربوط به ذهن است و ذهن از خود مایه به آنها میدهد و صورت بخشی میکند و چون زمان و مکان ذهنی هستند لذا هر صورت بندی ذهنی جزء ممکنات خواهد بود (البته در جهان نامتناهی غیر از این نبوده و این موضوع از حقایق عالم است- مولف) ، در نظر کانت ادراک ذوات (Nonmenon) همان مظهر عوارض چیزها هستند ، کانت میگوید " هر چند ، عوارض و ظواهر بوسیله حواس ادراک میشود ، اما میدانیم که هر ظهوری ، ظهورکننده لازم دارد (علت ظهور) ، پس قطعاً ذواتی وجود دارد که این عوارض مظاهر آنها است ، بطور کلی کانت ، خود بشر را در درک و فهم موضوعات ضعیف میداند نه حقایق را ، هانری برگسون (Henri Bergson) با اینکه مشرب جزمی (Dogmatism)

(دارد، کشف حقیقت را نه حس میداند و نه عقل ، بلکه میگوید ما آنرا از نیروی درون و شهود باطنی یا بصیرت (Insight) کسب میکنیم (خلاصه ای از صفحه 167 کتاب رئالیسم علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) به بعد جلد اول).

علم حضوری و علم حصولی

علم حضوری یعنی علمی که عین واقعیت علوم پیش عالم (نفس یا ادراک کننده) حاضر است و عالم ، شخصیت معلوم را درک میکند، مانند علم نفس به ذات و حالات وجدانی و ذهنی خود، علم حصولی یعنی علمی که واقعیت معلوم نزد عالم حاضر نیست ، فقط مفهوم و تصویری از معلوم پیش عالم حاضر است ، مثل علم نفس به موجودات خارجی از قبیل زمین ، آسمان ، جنگل ، انسان های دیگر ، اعضای بدن خود شخص ادراک کننده که اکتسابی است و به کشف علمی نیاز دارد و به وحدت علم ، عالم و معلوم منتهی میشود ، در این مراحل چه حضوری و چه حصولی از فکر ما زایش پیدا میکند که حقیقتی غیر از خارج (یعنی خارج از نفس انسانی) است [27] ، امور ذهنی مکانی و زمانی نیست و در تمام هستی همسان است و از طول ، عرض و عمق و زمان (جهان سه بعدی و یا چهار بعدی) نیست و تابع تغییرات این چهار عناصر نمی باشد ، پس ادراکات وی ثابت و پایرجاست و تغییر نمی پذیرد .

علم انسان به وجود خودش ، علم النفس یعنی خودآگاهی (self-awareness , consciousness) ، self-consciousness) است ، روح ذاتی است که در حرکت و تکامل جوهری ماده پیدا شده و دارای شخصیت جداگانه و مستقل است و تعلق ذاتی و ارتباطی با ماده دارد ، خودآگاهی همان علم حضوری است ، مادیون آنرا شعور به خود (self-consciousness) یاد میکنند، یعنی هر کس تعقلی از خود دارد و به وجود خویش مطلع است ، بنابراین " من هستم ، یک حقیقت است و مجاز نیست" ، " من هستم " یعنی بیان حقیقت " من " نه اصل وجود من که آن بدیهی است ، بنابراین " من فکر میکنم ، پس هستم " مخدوش میشود ، چون این موضوع متفرع از آگاهی و شعور است و آنچه است " خود من " است و فکر از آن صادر میشود .

" من حسی " با " من روحی " از نظر حسیون و روحانیون فرق اساسی دارد (توجه شود که روان یا جان در موضوع روانشناسی با روح و روح شناسی (نفخت فیه من روحی) با هم فرق دارد- مولف) ، حسیون من حسی را مجموعه غیر وجدانی و متشمل از شنیدنی ها و گفتن ها و رفتار های حسی میدانند ، ولی روحانیون ، من یا خود خویشتن را یک موجود وجدانی متشخص و ثابت ، باقی و دارای جمیع حالات و عوارض میدانند ، پس انسان یک حقیقت مسلم است ، و مقتضای این حقیقت مسلم ، حقیقت جوئی و حق طلبی اوست بطوریکه در بسیاری از حالات ، مادیات او را از جستجوی حقیقت باز میدارد و بین حقایق وجدانی و خواسته های مادی ، غوغائی در روح ، روان و وجدانیات وی بر پا میشود و " خود من " می داند ، چقدر برحق است و چقدر بر حق نیست و از این جهت میگوئیم که هر کس میداند " چکاره است " (به مقاله مولف تحت عنوان " چه کسی پرها را جمع میکند " مراجعه شود) و اینکه میداند چکاره است نیز یک حقیقت است و خیالاتی است و این علم حضوری که با خودش همواره حمل میکند ، مایه های رنج ، عذاب ، سردرگمی ، چاره اندیشی و نظایر اینها است که مرجع خود را روانشناسی فرض میکند و گاهی فرض تهی (فرض صفر) است و اگر شخصی بر اساس اصول دین و احکام الهی و اخلاص عمل کند و در راستای ، بی راستای مادیات ، حقوق دیگران را ضایع نکرده باشد و خدمات شایسته انجام داده و اهل علم و عمل بوده و دوستدار انسان و انسانیت باشد ، این شخص که از هزاران خصیصه وجودی [28] ، انسانی و شیطانی و نفسانی برخوردار است ، در مسائل روانی

خود طبیب خود است و این گونه ربطی به سایر عوامل نسبی وحسی دارد و آنقدر که وابسته به موضوعات روحانی و وجدانی است که مربوط به دستگاه حسی نمی شود ، بلکه حرکتی است مطلق و جوهری که خودش وضد خودش را بطور وجدانی فهم میکند ، منتهی در محضر دیگران (و غفلت از اینکه در محضر خداوند متعال است) ، کارهای بد و یا نیک خود را توجیه میکند و همانطور که گذشت انسان ، یک توجیه گر (Accounting for..) هنرمند است و مثل هنرپیشه ها ، نقش آدم های شایسته را با هنرمندی بازی میکند و توجیه گری وی از نظر فلسفی ، تعویض " من دیگری" بجای " من خود" در انظار دیگران است و از دید و شهود کسی که باین لطائف الحیل علم و آگاهی دارد ، متوجه این جابجائی صوری میشود ، ولی "من خود" قابل تعویض نیست و خود شخص این معنا را درک میکند و از اینکه دروغ پردازی کرده است و با خود و خدایش صادق نیست ، بر مشکلات روانیش میافزاید .

درک پزشک ، روان پزشک ، روان شناس ، عصب شناس و مغز شناس در رابطه با این "من" که باین متخصصان مراجعه نموده است ، واقعاً چگونه است ؟ و شناخت از این "من" آیا با بررسی های حسی و دستگاه حسی و سلسله اعصاب ، پاسخ صحیحی میدهد و تصدیق میکند و یا یک خطای علمی تلقی میشود؟ ، باین موضوع در رساله های دیگر پرداخته میشود و معلوم خواهد شد که ادراک از جنس حسی و مادی نیست ، و اعتبار سنجی و ارزشیابی معلومات مربوط به حیثیت " من" ، با دستگاه های حسی دارای اشکالات زیادی است و اصولاً فهم حقیقی از فهم اعتباری و نسبی جداست و جزمی بودن یا دگماتیسم (Dogmatism) پاسخ باین گونه ادراکات غیر حقیقی نمیباشد [29] ، دکارت میگوید " تاثیرات ابتدائی در نیازها در مغز ایجاد میشود و هر وقت روح به آن اشیاء رسوخ نمود تاثیری مشابه تاثیر اولیه ایجاد میکند و روح موجودی است مستقل از بدن و ادراکات چیزی است که میماند " و به عقیده صدر المتالهین " ادراکات جوهر غیر مادی دارد و عمل عصبی مقدمه ای برای این ادراکات است و نسبت به نفس ، نسبت فعل است نه فاعل [30].

یقینی نبودن بعضی علوم ، بمعنی غیر حقیقی بودن نتایج موثر آنها نیست به عنوان فرضیه موجی بودن نور (قبل از فرضیه ذره ای آن) نتایج موثری در فناوری داشته است ، بطلمیوس فرض هائی میکرد که زمین مرکز عالم و افلاک بوده و خورشید و ستارگان دور زمین میگردند ، این فرض تهی (فرض صفر) که به غلط فرضیه گفته شده است ، غلط بوده ، ولی در عین حال از همین فرض ، خسوف و کسوف و بعضی واقیعت ها کشف گردید ، و همینطور طب قدیم که بر محور طبایع چهارگانه (حرارت ، برودت ، رطوبت و بیبوست) قضاوت میشد و در عین حال غلط بودن ، هزاران مریض را مداوا نموده است ، گاهی فرضیه غلط است ولی حقیق ذاتی آن ، به کمک آمده و موارد مصرف آن ، موثر واقع شده است چنانچه فلیسین شاله میگوید: [31] " در علوم فیزیکی و شیمیائی مانند ریاضیات محصل یقینی و قطعیت مطلق وجود ندارد ، زیرا مبداء آنها محسوسات است و حس هم خطا کار است " از این روی میتوانیم بگوئیم در فرضیه های مبتنی بر علوم فیزیکی یقین نسبی (اضافی و نقصان) وجود دارد مثل اینکه بگوئیم ، یک سیب + یک سیب = دو سیب ، باینکه از ظاهر ، وزن و رنگ همسان بوده و از یک درخت چیده شده است ، مسلماً چنین فرضی غلط است و اگر در معرض آزمون های علمی قرار گیرد معلوم میشود بر حسب عناصر وجودی شناخته شده ، این تساوی غلط است و با جوهر ریاضیات که یک+یک = دو که مطلق است ، قابل قیاس نیست و این قیاس ها مع الفارق است و سالبه به انتفاع موضوع میباشد ، ولی همینطور که گذشت ، نسبت آن جای بحث دارد .

بطور خلاصه علم حضوری به سه نوع تقسیم میشود:

- 1- علم حضوری نفس به ذات خود
 - 2- علم حضوری نفس به قوا و ابزارهاییکه بوسیله آنها ، در این رابطه لازم است
 - 3- علم حضوری نفس به کارهاییکه در دایره وجودش اتفاق می افتد
- در هر سه مورد فوق ، وجود " من " با سایر قوا ، ابزارها و محیط خارج پیوسته است و منفصل نیست و در این مورد شهود درونی و بیرونی با متفاوت است ، ولی در هر حال این " من " بدنبال کشف حقیقت بوده و جستجوگر و کنجکاو است. بنابراین دستگاه ادراکی و کشف حقیقت ، تنها مغز و اعصاب نیست و در این مورد حقیقت قلب [8] و ادراکات آن بشرح زیر است :
- 1- حسی (با دستگاه حسی)
 - 2- خیالی (رابطه دستگاه حسی با قلب)
 - 3- کلی (قوه حافظه)
 - 4- منفرد (قضیه ای میسازد که فلسفی است و شامل چهار جزء موضوع ، محمول ، نسبت حکمیه و حکم) .
 - 5- مرکب (ترکیبی از چهار جزء فوق)
 - 6- تصویری (حکم یک فعل نفسانی میشود)
 - 7- تصدیقی (قضیه مشتمل بر سه جزء است ، از نظر فلسفی گاهی سه جزء و بدون نسبت حکمیه)
- آنرا حکم میدانند) و فقط دو جزء موضوع و محمول را قبوا دارند ، زید قائم است ، زید موضوع و قائم محمول است ، حاتم بخشنده است ، حاتم موضوع و بخشنده محمول است ، بنابراین بین موضوع و محمول معیت و تواعیت برقرار است ، یکی بدون دیگری ، درک را ناقص میکند ، یعنی این تصدیقی بدون حکم است [5] .

درک صحیح انسان از علم

درک انسان از علم از سه راه حاصل میشود :

- 1- حسی : حواس پنج گانه و دستگاه عصبی و ارتباط آنها با خارج (خارج از نفس انسان)
- 2- خیالی : شبیه صور محسوسه است ولی دارای وضوح و روشنی حالات حسی نیست و بلاشرط است در اشعار و داستان سرائی ها بصورت استعاره ، ایهام ، مجاز و نظایر اینها بکار میرود
- 3- عقلی : درک خیالی که جزئی است بوسیله عقل ، مبنای کلی پیدا میکند و تصویری کامل میسازد که به ایده و طرح قابل قبول درمی آید

صدر المتألهین معتقد است که که " خیال " هم از قوای باطنی سرچشمه میگیرد و از قوای مجرد است در نظر وی ، بدیهی است ، موضوعاتی نظیر روح ، روان ، جسم که از قیود هرگونه اصل و قانونی آزاد است و تابع هیچ قاعده ای نیست و تنها چیزی که ثابت شده ، اینست که روح و امور روحی خاصیت های مخصوصی نظیر ماده ندارد [32] ، هم چنین از نظر دکتر ارانی ، علم آن موقع ، علمیت پیدامیکند که در عمل و تجربه مفید واقع شود و رابطه علت و معلول را بر بتاباند و این امر را از ناحیه عقل و فعالیت عقلانی (Rationalism) میدانند ، این گونه نظریه ها در عقاید هابز ، اسپینوزا ، لایب نیتس ، و برخی دیگر از دانشمندان عقل گرا (Rationalists) آمده است و در هر حال نظر کلی اینست که علم و محصولات آن ، تحت یک سلسله قوانین ثابت و معین بوجود می آید [33] بطوریکه توماس هابز (Thomas Hobbes) مطابق با

قانون نیوتن در مکانیک کلاسیک ، قانون جبر (Fatalism) را در روح کشف کرد ، بدین معنی که هیچ قضیه روحی ، بدون سبب تولید نشده و علت آن از بین رفته باشد ، در این مورد صدر المتألهین میگوید " اینست که روح ، خود عالی ترین محصول ماده است ، یعنی مواد در یک سلسله ترقی و تکامل طبیعت است و هیچ دیواری بین این عالم طبیعت و ماوراء الطبیعه وجود ندارد [34] ، بنابراین قضایای زیر را در چهار قسمت زیر ، در مورد علم میتوان نتیجه گرفت:

- 1- وجود ادراکات
- 2- انجام یافتن فعالیت های عصبی
- 3- انجام یافتن یک سلسله عوامل خارجی
- 4- وجود یک سلسله قوانین روحی

هیچ اختلافی نیست و اینها لازم و ملزوم و علت و معلول یکدیگرند

دانشمندان روحی در حوزه های تخصصی خود ، معنی دار عمل میکنند ، یعنی هر فعالیت را از ناحیه عوامل چهار گانه فوق ، عین همان فعالیت میداند که از آن عوامل صادر میشود ، فعالیت های عصبی که از طریق تجربه و مشاهده تحصیل میشود ، در این مورد چگونگی عوامل روحی را مورد بحث قرار نمیدهند به عنوان مثال دکتر ارانی می گوید [35]: " در موقع فکر کردن ، مغز بیشتر غذا مصرف میکند ، در موقع خواب که فکر مغز زیاد نیست ، کمتر غذا میگیرد ، پس مغز دلیلی بر مادی بودن آثار فکری است "

ادراک از نظر علم امروز ، مثلاً در دستگاه بصری ، بمنزله یک دستگاه عکاسی بیش نیست که دارای محدودیت بسیار است و اگر ابزارهای بزرگ نمائی نباشد نمی توانیم ذرات ریز را رویت کنیم ، اولین معرکه آرائی فلسفی اینست که نمیتوانیم قوه دراکه خود را تسلیم نظریه های له و علیه یکدیگر از فلاسفه نمایم ، بلکه باید قوه دراکه فطری خود را برای فهمیدن بیشتر تقویت نمایم ، موردیکه از طریق دستگاه بصری تقویت میشود ، بمعنی درک تامه مُدرک در کلیه انطباق ها نیست ، چنانچه این دستگاه بصری ، روزی نور را خطی دیده و موجی بوده و درحالیکه در گرانش های فلکی ، بصورت منحنی راه میگذراند و یا سرعت نور و تغییرات موجه از دستگاه حسی در سایر نظریه های اعلام شده ، و فرق است بین درک حقیقی ابصار بادیدن چشمی در قواعد طبیعی و این حقایق را انسان بطور فطری درک میکند .

آنجا که میخواهیم فلسفه را با هندسه اقلیدسی اثبات کنیم به دلایلی میرسیم که در موقع تغییر هندسی اقلیدسی به هندسه غیر اقلیدسی ، نظرات ما ابطال میشود و موضوعاتی بلحاظ کمیت های خط ، سطح ، حجم و خواص دیگر که به فلسفه تحمیل شده است و از سوئی دیگر ، ادراک انسان را در تله و مخصصه تحدید حدود (Demarcation) قرار میدهد ، چگونه میتوانیم از وسعت و ژرفای حقایق سر در بیاوریم و حق و حقوق حقیقی انسان را استیفاء کنیم ، این نیز در زمره بی و بند باری و سرگرمی های دنیوی محسوب شده و علم و فناوری را بسوی سرگرمی و سوداگری سوق میدهد و در حقانیت حقوق انسانی ، بی حاصل است ، بنابراین همانطور که وحدت علوم (به مقاله وحدت علوم از مولف مراجعه شود) فی نفسه ، ما را به واژگان معناداری چون صدق ، باطل ، درست ، غلط ، صواب و نظایر اینها نیازمند میکند و در این اعتبار سنجی ها ، از سوداگری ، دنیا پرستی ، حب و بغض و نظایر اینها پر هیز شده و راه تقوا سرلوحه کار های علمی قرار میگیرد و وجدانیات و کرامت انسانی ملاک ارزیابی میشود ، ما شاهد سیر تکامل انسان در مسیر سعادت ، و کشف رمز و راز های

درون و انطباق آن با برون و طبیعت بوده ، و این هنگامی است که فلاسفه عقلیون از شرق و غرب به وحدت فلسفی در ارتباط به خصوصیات فطری ، عدالت و صلح جهانی توجه بلیغ نمایند [36].

یک سوال اساسی اینست که آیا قوانین حقیقی و قوانین طبیعی ، ریاضی پذیر هستند؟ همانطور که خداوند متعال یکتا و یگانه است ، در همه جا هست ، زنده و جاویدان میباشد ، جهان نیز یکتا میباشد (جهان های موازی مردود است) ، همانطور که ما در جهان محسوسات هستیم ، در این هستی نامتناهی ، موجودات دیگری هستند که بر ما نظارت و یا حکومت میکنند ، در دنیای نامتناهی ، اعداد حقیقی مقیاس سنجش حقایق است ، این موضوع ناظر به مناسبات جهانی بودن انسان و تعلق خاطر او به ابدیت و جاودانگی اوست و نه برای زمین خاکی که فقط چند صباحی در این آزمایشگاه سیر و سلوک دارند ، بنابراین ریاضی پذیری قوانین حقیقی ، محتاج درک ذاتی ریاضیات است که در مثال سیب + سیب ، آمد ، و در این ارزیابی [37] هویت و ماهیت اعداد حقیقی و با مصادیق نسبی ارقام و اعداد در مناسبات زمینی ، بسیار متفاوت است .

نکته پایانی

عشق و اشتیاق به فهم در قضایا و مسائل ، از آرزوهای اهل علم و معرفت است ، و آنکس که بیشتر میداند و بیشتر میفهمد ، سوالاتش هم بیشتر و دقیق تر است آن زمان که انسان درک صحیح و فلسفی از قضایا و اشیاء داشته باشد ، به لذت فلسفه و درک علمی مسائل نائل میشود (به کتاب لذات فلسفه ویل دورانت مراجعه شود)

مؤلف در این نوشته بدنبال آن نیست که فلسفه ای را تأیید و یا رد نماید ، این هنر فیلسوفان حقیقت طلب است ، لیکن در پی این موضوع است که اثبات کند ، انسان تا فهم صحیحی از فنومن های پیش روی خود نداشته باشد ، از قافله تمدن واقعی و کاروان علم و سعادت عقب مانده است ، هر کس موظف است درک صحیحی از پیرامون خود ، اشیاء و رویدادها داشته باشد که جاهلانه قضاوت نکند ، یاوه نگوید ، خیال باقی نکند ، با منطق و عقل سخن بگوید ، درست تحقیق کند و ظرفیت و استعداد خود را در این مسیر متعالی بکار بگیرد ، این یک قدرت حقیقی است و خداوند هستی این قدرت مداخله را در کلیه افلاک به انسان داده است ، و منظور از آزادی ، یعنی قدرت مداخله در رد ابطال و تصدیق حق و حقیقت بر مبنای علم و احکام عقلی و کسب رضایت خداوند متعال است ، این طی طریق یعنی سرآمد شدن و سرآمد بودن ، سرآمد زندگی کردن و احساس شدن مداوم بجای بودن خیالی در سرگرمی های زود گذر دنیا است .

انسان باید محدودیت های حبس کننده خود را بشکند تا بتواند از تحدید حدود درک حسی - ابطالی به ادراکات روشن از حقایق جهان دست یابد ، وگرنه ملاحظه صدها آثار باستانی و جلوه های حقائی و زیبایی طبیعت ، او را بیدار نمی کند ، میلیون نفر افتادن سیب را از درختان دیدند ، ولی اسحاق نیوتن موحد و عاشق خداوند متعال ، توفیق درک این فرود و فراز ها را پیدا کرد ، آنجا که درون پاک شما ، شما را به وجد میآورد و برای خدمت به بشریت و سعادت انسان قیام میکنید ، صدها کتاب فلسفی و علوم اعتباری ، این نقش سعادت بخشی را بازی نمی کند ، سرگذشت همه دانشمندان خدا شناس و خیر خواه انسانها چنین بوده است و هر کس که در این ماجرا دستی ندارد و در این دایره حضوری نیافته است ، فلسفه خود را از نفس اماره و فرمایشات ابلیس کسب میکند .

در علم شناختی ، در خودشناختی ، در هستی شناختی ، علاوه بر قوای حسی ، قوای فطری ، عقلی ، شهودی ، عرفانی و سیر باطنی وجود داشته ، که از استعدادهای انسانی بوده و انسان برای نیل به سعادت

دنیوی و اخروی کمک میکند و بدینسان انسان به حصول تکثر در ادراکات میرسد که هم از راه حضوری است و هم از راه حصولی، در این مورد به نظر مادیون، دنیای ذهنی (Subjective) انعکاسی از دنیای عینی (Objective) است [38] ولی عقل که ذهن را دربر گرفته و آن را یاری میدهد، موجبات علم شهودی و حضوری میگردد و از راه الهامات و مکاشفات، انسان را به درک حقیقی نائل میکند و این خمیرمایه ایده پردازان، کاشفان، مخترعان، و تولید کنندگان اصلی ثروت یک کشور هستند که علل اشراقی دارد.

علم حضوری در حجاب و پشت پرده غیب نیست، بلکه این "من" هستم که بخودم علم ندارم و در حجاب هستم و در سلول نادانی و غفلت بسر میبرم، باید خود را از این حلقه اسارت سریعاً نجات داد، چون ابرهای فرصت بسرعت میگذرند، و چون آن اثر حضوری را از ما شَم نمی کنند، لذا قطره اشکی بر ایمان نمی افشانند مگر نگار ما از نگارخانه تاریخ، گوشه چشمی بما داشته باشد که اینان بر سر و سینه میزنند، مانند من و همراهان من، تشنه نمائند! که ما همه درگروی زمان و مکان نباشیم و بدانیم که در سرای حقیقت و در تمام زمانها و مکانها، حق و باطل در مصاف یکدیگرند و من و شما انتخاب گر.

منابع این تحقیق:

- 1- علامه طباطبائی، فلسفه رئالیسم، (با پاورقی شهید مطهری)، جلد اول، صفحه 137
- 2- مدرک بالا صفحه 138
- 3- مدرک بالا صفحه 142
- 4- قرآن سوره مائده آیه 105 (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ)
- 5- علامه طباطبائی، فلسفه رئالیسم، (با پاورقی شهید مطهری)، جلد دوم، صفحات 53 الی 73
- 6- مدرک بالا، صفحه 141
- 7- مدرک بالا، صفحه 146
- 8- قلب در قرآن و ادبیات عرب: حقیقت یا مجاز؟، دکتر یحیی معروف، مقاله در مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی.
- 9- «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد - 28)
- 10- کتاب روح میثاق از مولف و ضرورت بر پائی قراردادهای اجتماعی و کاهش فعالیت غیر ضرور دولت ها که در این کتاب آمده است.
- 11- Religion, Tolerance and Intolerance: Views from Across the Disciplines, Russell Powell and Steve Clarke, University of Oxford
- 12- کتاب «بیولوژی نص؛ نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن» نوشته علیرضا قائمی نیا
- 13- علامه طباطبائی، فلسفه رئالیسم، (با پاورقی شهید مطهری)، جلد دوم، صفحه 156
- 14- کتاب سنجش کرامت انسان، تألیف مولف، نشر اسرار دانش چاپ سال 1378 صفحه 25
- 15- أَمْ مَنْ رُئِيَ لَهُ سُوءٌ عَمِلَهُ فَرَآهُ حَسَنًا. (فاطر: 8) یعنی: آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده است و آن را خوب و زیبا می بیند، (همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست، می یابد؟).
- 16- علامه طباطبائی، فلسفه رئالیسم، (با پاورقی شهید مطهری)، جلد اول، صفحه 55
- 17- مدرک بالا، صفحه 59

- 18 مدرک بالا، صفحه 60
- 19 مدرک بالا، صفحه 62
- 20 مدرک بالا، صفحه 63
- 21 مدرک بالا، صفحه 65
- 22- Terminologies: Knowledge Base, Knowledge Discovery, User interface, Data Integration, Data Cleaning. Data Selection, Clusters, Data Transformation .
- 23 تفسیرالمیزان، ج ۱ ، ص ۴۷ تا ۵۳
- 24 التفسیر الکبیر، فخر الرازی، ج ۲، ص ۱۸۷ تا ۱۹۱
- 25 علامه طباطبائی ، فلسفه رئالیسم ، (با پاورقی شهید مطهری) ، جلد اول ، صفحه 78
- 26 مدرک بالا، صفحه 154
- 27 مدرک بالا ، صفحه 84
- 28 کتاب سنجش کرامت انسان ، تألیف مولف ، نشر اسرار دانش چاپ سال 1378
- 29 مدرک ردیف 25 ، صفحه 133
- 30 مدرک بالا، صفحه 109
- 31 مدرک بالا، صفحه 150
- 32 مدرک بالا ، صفحه 91
- 33 مدرک بالا، صفحه 97
- 34 مدرک بالا، صفحه 98
- 35 مدرک بالا، صفحه 69
- 36 مدرک بالا، صفحه 104
- 37 سوره القارعه ، آیات 6 تا 8
- 38 علامه طباطبائی ، فلسفه رئالیسم ، (با پاورقی شهید مطهری) ، جلد دوم ، صفحه 35